



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در بحث بیع دو محور مهم وجود دارد که باید از آنها بحث شود؛ یکی مربوط به مسبب است و دیگری مربوط به سبب می باشد، آسامی بیع و اجاره و نکاح و... نوعاً متعلق به مسببات و معاملاتی هستند که در بین عرف و عقلاء جریان دارند و اینکه سبب آنها چیست بحث دیگری می باشد، خلاصه اینکه بیشتر بحثهای ما تا به حالا مربوط به مسببات و عناوین بوده مثلاً در مورد عنوان بیع و ماهیت آن و کیفیت تحقق آن (که لفظی باشد یا معاطاتی) بحث کرده ایم اما من بعد وارد بحث از اسباب ایجاد عناوین و مسببات مذکور می شویم.

شیخ انصاری این بحث را در سه قسمت مطرح می کند؛ اول از جهت موادی که در الفاظ وجود دارد، که آیا این الفاظ از هر لغتی که باشند ظهور دارند یا صراحت، حقیقت هستند یا مجاز یا کنایه؟.

دوم از لحاظ هیئت مواد (ایجاب و قبول)، که آیا در هیئت مواد ماضویت شرط است یا مضارع هم باشد کافی است؟.

سوم از جهت ترکیب این هیئتها باهم، که آیا تقدّم ایجاب بر قبول لازم است یا نه و آیا موالات بین ایجاب و قبول لازم است یا نه؟.

بحث بر می گردد به اینکه اسباب ایجاد عقود به چه شکلی باید باشند؟ البته می دانیم که قبل از شرع نیز در بین عرف و عقلاء عناوین و مسبباتی مثل بیع و اجاره و صلح و... وجود داشته و شارع مقدس به طور کلی آنها را ردع نکرده بلکه گاهی قیدی به آنها اضافه کرده (مثلاً اینکه ربا نباید باشد) و همانطور که این مسببات در بین عرف معمول بوده اسباب ایجاد آنها نیز در بین عرف معمول بوده، درست است که أحلّ الله البیع به آن مسبب و اسم مصدر اشاره دارد ولی خوب بیع یک اسبابی هم دارد لذا أحلّ الله البیع و دیگر عمومات باب معاملات امضاء و صحت گذاشتن بر

اسباب و مسبباتی است که در بین عقلاء معمول و معروف و مشهور بوده.

شیخ انصاری در ادامه بحث طبق معمول چندین قول را در این رابطه نقل کرده: قول اول إقتصار به الفاظی است که وضعه الشارع لهذا العقد.

قول دوم إقتصار به الفاظی است که شارع مقدس از آنها نسبت به مسببات تعبیر کرده مثلاً قرآن کریم درباره علقه زوجیت لفظ نکاح و تزویج و متعه را بکار برده: «و أنکحوا الأیامی و الصالحین من عبادکم»، «فلماً قضی زیداً منها و طراً زوجنکها»، «فما استمتعتم به منهنّ فئاتوهنّ»، خلاصه اینکه قول دوم این است که ما باید اسباب ایجاد عقود را از قرآن کریم و اخبار بگیریم.

قول سوم این است که باید إقتصار شود به لفظی که موضوع برای این عقد است یعنی مجاز و کنایه کافی نمی باشد.

قول چهارم این است که در إنشاء لفظ اگر مجاز مقرون به قرائن لفظیه باشد کافی است اما قرائن حالیه کافی نیست.

قول پنجم که مختار ما متأخرین است این است که هر سببی که در بین عرف و عقلاء شایع و متعارف باشد و معاملاتشان را با آنها انجام بدهند کافی است زیرا همانطور که عرض کردیم شارع اختراع جدید نکرده بلکه همان اسبابی که در بین عرف و عقلاء معمول بوده را امضاء کرده و از این جهت معاطات را نیز مثل بیع لفظی صحیح و کافی دانستیم.

در مورد قسم اول (ظهور و صراحت، حقیقت و مجاز و کنایه) باید عرض کنیم که صریح لفظی است که در آن احتمال خلاف نمی رود و ظهور آن است که در آن احتمال خلاف می رود ولی آن احتمال مرجوح می باشد به طوری که اگر لفظ را به عرف عرضه کنند عرف می گوید که این لفظ ظهور در این معنی دارد و به آن ترتیب اثر می دهند و ظهور الفاظ حجّت می باشد.

حقیقت لفظی است که استعمال فی ما وضع له، که روشن است و نیاز به توضیح ندارد و اما در مورد مجاز باید عرض کنیم که شیخ می فرماید سابقاً در مورد مجاز می فرمودند: مجاز یعنی استعمال لفظ فی غیر ما وضع له مثل رأیتُ أسداً یرمی که أسد با قرینه

شخص ذکر شده ولی مراد ملزوم آن که نقل و انتقال و ملکیت است می باشد و هكذا، علی‌ای حال بعد از این بحثها ما عرض می کنیم که شارع مقدس همانطور که بر مسبباتی که در بیی عرف معمول بوده صحه گذاشته و آنها را امضاء کرده بر اسباب ایجاد آنها نیز صحه گذاشته، بنابراین هر لفظی که در عرف معمول باشد و بگویند که این لفظ برای ایجاد آن مسبب کافی است همان لفظ کافی می باشد. بقیه بحث بماند برای جلسه بعد إن شاء الله ...

والحمد لله رب العالمین اولاً و آخراً و صلی الله علی
محمد و آله الطاهرین

شجاعت در رجل شجاع استعمال شده، اما بعدا دقت بیشتری شد و دیدند که در مجاز لفظ در همان معنای خودش استعمال می شود منتهی با یک ادعایی همراه است مثلاً در زیداً أسدٌ ادعایی وجود دارد که زید مثل شیر است، و همین معنی برای مجاز درست است زیرا چنین ادعایی در نظر اهل عرف مقبول است و یک ملاحظت خاصی در نظر متکلم ایجاد می کند.

مثالهای فراوانی در مورد این معنی از مجاز (استعمال فی ما وضع له با وجود ادعا) وجود دارد، مثلاً شخص زیبا رویی وارد می شود و فردی می گوید یوسف آمد خوب در اینجا یوسف را در معنای خودش استعمال کرده ولی می خواهد ادعا کند که این شخص در زیبایی مثل یوسف است و یا مثلاً در سوره یوسف گفته شده: « ما هذا بشرٌ إن هذا إلیا ملکٌ کریم » در این آیه ملک در معنای خودش استعمال شده ولی ادعا شده که یوسف مثل ملک می ماند، بنابراین در مجازات الفاظ همیشه در معنای خودشان استعمال می شوند منتهی یک ادعا و مبالغه ای همراه آن استعمال وجود دارد.

حضرت امام (ره) در درسشان از کتابی به نام وقایة الأذهان نام می بردند که در آن موارد بسیار زیادی از قرآن و احادیث و کلام شعرا در مورد معنای مذکور برای مجاز به عنوان شاهد ذکر شده مثلاً در شعری گفته شده: « شمسٌ تظَلَّننی و من عجب » شمسٌ تظَلَّننی من الشمس « خوب شمس در اینجا در معنای حقیقی خودش استعمال شده ولی ادعا شده که مرئه مثل شمس می باشد.

خوب و اما کنایه عبارت است از ذکر لازم و اراده ملزوم مثلاً می گوید زیدٌ طویل النجاد، یعنی بند شمشیرش بلند است که این کنایه از این است که قامت او بلند است و بلند بودن قامت به معنای شجاعت او می باشد و یا مثلاً می گوید زیدٌ کثیر الرَّماد، یعنی در مطبخش غذا زیاد پخته می شود و این یعنی اینکه به خانه او مهمان زیاد رفت و آمد می کند که این کنایه از این است که زید خیلی سخاوتمند است و امثال ذلک.

خوب و اما در باب بیع تمامی اینها به کار برده می شود مثلاً کنایه می گوئیم: سلطنتک علی هذا المال بدرهم که در اینجا تسلط آن